

درآمدی به زیبایی‌شناسی زشتی

جستاری در چیستی زشتی و کارکردهای آن در دنیای هنر

محسن کریمی^۱

چکیده: بخش اعظم مطالعات هنر، در طول تاریخ، در حول مفهوم زیبایی به مثابه مهم‌ترین کیفیت آثار هنری گردیده است و اگر هم گهگاه سخن از زشتی به میان آمده است غالباً به عنوان مفهوم متضاد یا متناقض با زیبایی بوده است و نه بیش از آن. اما در دوسده اخیر آرام‌آرام تحقیقات به سمت مفهوم زشتی در عالم هنر نیز معطوف شده‌اند و خود این مفهوم، فارغ از نسبتش با زیبایی، محل توجه و تأمل قرار گرفته است، هرچند هنوز نمی‌توان از زیبایی‌شناسی زشتی به مثابه حوزه‌ای غنی در ذیل زیبایی‌شناسی به معنای عام آن سخن گفت. از این رو، در جستار حاضر کوشیده‌ایم، با پرداختن به مهم‌ترین مسائلی که در حوزه تازه، به نحوی، در آمدی بر این حوزه پژوهشی عرضه کنیم. زیرا، چنان‌که نشان خواهیم داد، زشتی کارکردهای مهمی در عالم هنر دارد و، بالتبع، نمی‌توان و نباید از آن به سادگی گذشت. بر این قرار، نخست به چیستی زشتی و انواع آن پرداخته‌ایم و سه نوع زشتی را از هم تمییز داده‌ایم: زشتی روان‌شناختی، زشتی زیبایی‌شناختی، و زشتی اخلاقی. آنگاه به مسئله مهم دیگر در این حوزه، یعنی کارکردهای بروز و ظهور زشتی در عالم هنر، پرداخته‌ایم. به عبارت دیگر، تلاش کرده‌ایم ببینیم که هنرمندان به چه اهداف و اغراضی انواع زشتی - اعم از روان‌شناختی و زیبایی‌شناختی و اخلاقی - را در آثارشان ترسیم و تصویر می‌کنند. و، در نهایت، نشان داده‌ایم که، همان‌طور که نمود زیبایی در آثار هنری کارکردهای خاص خود را دارد، ظهور زشتی نیز کارکردهایی دارد. کارکرد زیبایی‌شناختی، کارکرد معرفتی، کارکرد روان‌شناختی، کارکرد اخلاقی، و کارکرد پروپاگاندیک از مهم‌ترین علل بروز زشتی در آثار هنری‌اند.

کلیدواژه: زشتی، زشتی اخلاقی، زشتی روان‌شناختی، زشتی زیبایی‌شناختی، زیبایی‌شناسی زشتی

An Introduction to the Aesthetics of Ugliness: An Essay on Quiddity of Ugliness and Its Functions in the Art World

Mohsen Karami

Abstract: Much of the study of art has historically revolved around the concept of beauty as the most important quality of works of art, and while ugliness has occasionally been spoken of, it has often been used as an opposite or contradictory concept of beauty, and no more. But in the last two centuries, researches has gradually shifted to the concept of ugliness in the art world, and this concept itself, regardless of its relation to beauty, it has been focused and reflected on, although it cannot be speak of aesthetics of ugliness as a rich area under aesthetics in its general sense yet. Therefore, in the essay, we have attempted to provide an introduction to this field of research by dealing with the most important problems of this field. In this way, we first have dealt with what ugliness is and what kinds of ugliness there are, and then have distinguished three types of ugliness: psychological ugliness, aesthetic ugliness, and moral ugliness. Then, we have turned to another important problem in this area, namely the functions of the emergence of ugliness in the art world. And finally we have showed that, just as the appearance of beauty in works of art has its own functions, the appearance of ugliness also has its own functions. Aesthetic function, epistemological function, psychological function, moral function, and propagandic function are the most important causes of ugliness in works of art.

Keywords: Aesthetics of ugliness, Aesthetic ugliness, Psychological ugliness, Moral ugliness, Ugliness.

مقدمه

در طول سده‌ها زیبایی از اساسی‌ترین ملاک‌ها برای مطالعه هنر بوده است و از این منظر به بررسی هنرها پرداخته شده است. یعنی بخش اعظم مطالعات هنر در حول مفهوم زیبایی می‌گردد. اما چرا نتوان زشتی^۱ یا نازیبایی^۲ را مورد مطالعه فلسفی و زیبایی‌شناختی قرار داد و از این منظر به عالم هنر نگریست. هدف و غایت این جستار همین بررسی زشتی، انواع آن، و کارکردهایش در عالم هنر است، که می‌توان، به بیان فنی‌تر، آن را زیبایی‌شناسی زشتی^۳ خواند. یعنی به همان نحو که در زیبایی‌شناسی مرسوم به بحث فلسفی در باب چیستی و ماهیت زیبایی، ربط آن با هنر، کارکردش، و مسائلی از این دست پرداخته می‌شود، می‌توان در زیبایی‌شناسی زشتی نیز به مسائلی نظیر همین پرداخت. یعنی مثلاً پی‌جوی این مسئله شد که (۱) مراد از زشتی در عالم هنر چیست؟ یعنی به چه وصفی در اثر هنری عموماً اطلاق زشتی می‌شود؟ در صورت وجود چه چیزی در اثری ما آن را زشت می‌نامیم؟ (۲) آیا زشتی انواعی دارد یا فقط یک نوع زشتی در عالم هنر وجود دارد؟ آیا نمی‌شود مثلاً میان زشتی اخلاقی و زشتی زیبایی‌شناختی و... تفکیک قائل شد؟ اگر می‌شود، این انواع زشتی کدام‌اند؟ و، درنهایت، (۳) کارکرد زشتی در عالم هنر چیست؟ یعنی هنرمندان از وارد کردن زشتی به آثارشان چه هدف/اهدافی را دنبال می‌کنند؟ به بیان دیگر، زشتی به چه نحو در خدمت غایات هنرمندان قرار می‌گیرد؟ مثلاً برای کسانی که غایت هنر را زیبایی می‌دانند زشتی چه نقشی در هنر می‌تواند بازی کند؟ برای کسانی که غایات اخلاقی، معرفتی، و... برای هنر قائل‌اند چه؟

روش‌شناسی

به لحاظ روش‌شناختی، باید گفت که زشتی را از جنبه‌های مختلفی می‌توان بررسی کرد: از منظر تاریخی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، فلسفی، و... اما در این میان، زیبایی‌شناسی زشتی طبعاً حیطه‌ای فلسفی است و روش‌شناسی فلسفی در آن به کار می‌آید. بنابراین، ما در جستار حاضر از همین منظر به زشتی خواهیم پرداخت. باین‌همه، روشن است که هرگونه بحث فلسفی در باب هنر دست‌کم دو جنبه دارد: یکی ناظر به وجه بالفعل هنر است، که تاریخ هنر جلوه‌گاه این وجه است، و دیگری ناظر به وجه بالقوه هنر است، یعنی امکاناتی از هنر که هنوز محقق نشده‌اند و بالفعل در اثری بروز نیافته‌اند. زیبایی‌شناسی زشتی نیز از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین،

-
1. ugliness
 2. the unbeautiful
 3. aesthetics of ugliness

در جستار حاضر، بخشی از بحث‌های فلسفی در باب زشتی متعلق به تاریخ‌اند و بخشی دیگر طبعاً زاینده ذهن محقق.

نکته روش‌شناختی دیگر اینکه، در تحلیل آثاری که مستلزم برداشت مخاطب است، لاجرم خود را «مخاطب نوعی»^۱ در نظر خواهیم گرفت و برداشت خود را عرضه خواهیم کرد. مثلاً هنگامی که می‌گوییم اثری واجد زشتی روان‌شناختی است، در واقع ادعایمان این است که اثر مذکور بر روان مخاطبان تأثیر روانی بدی دارد و حس اشمئزاز و بی‌زاری در ایشان برمی‌انگیزد. در این مواقع، چاره‌ای نداریم جز اینکه خود را در مقام مخاطب نوعی این گونه آثار قرار دهیم و برداشت خودمان از این آثار را معیار قرار دهیم، البته با تلاش در لحاظ کردن ملاحظات روش‌شناختی درست چنین برداشتی.

پیشینه

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، در تاریخ فلسفه کمتر به‌نحو مستقل به بحث در باب زشتی پرداخته شده است. اما فیلسوفان بزرگی در خلال بحث از زیبایی‌شناسی اشاراتی به زشتی نیز داشته‌اند و می‌توان ردپای زیبایی‌شناسی زشتی را در آثار ایشان یافت. به‌مانند غالب مسائل در فلسفه، بحث از زشتی نیز با افلاطون آغاز می‌شود. او در پاره‌ای از آثارش، به تناسب بحث از زیبایی، از زشتی نیز سخن به میان می‌آورد. از جمله در مهمانی به نحوی زیبایی را تشریح می‌کند که در آن پای زشتی نیز به میان می‌آید (افلاطون، ۱۳۸۰ الف: 183d). به‌طور کلی، افلاطون زشتی را نقطه مقابل زیبایی می‌داند و، برطبق تعاریف چندگانه‌ای که از زیبایی عرضه می‌دارد، زشتی را نیز تعریف می‌کند (افلاطون، ۱۳۸۰ ج: 228a). مثلاً هنگامی که زیبایی هر چیز را «متناسب بودن آن چیز با غایتش» تعریف می‌کند، زشتی را نیز «نامتناسب بودن آن چیز با غایتش» می‌خواند (افلاطون، ۱۳۸۰ ب: 290c) و به همین ترتیب.

ارسطو دومین فیلسوف بزرگی است که به زشتی در عالم هنر پرداخته است. او، از جمله، در فن شعر در بحث از تراژدی، به چپستی و، بیش از آن، کارکرد زشتی در عالم هنر می‌پردازد (ارسطو ۱۳۶۹: ۱۴۴۹). توجه به این نکته در اینجا ضروری است که ارسطو تقریباً برای نخستین بار در تاریخ فلسفه به کارکرد زشتی در عالم هنر می‌پردازد و از آن وجهی درمان‌گراانه مستفاد می‌کند. او بدون عطف توجه دقیق به انواع زشتی، به‌نحوی ضمنی، فقط به یک نوع زشتی در عالم هنر می‌پردازد و کارکرد آن را بررسی می‌کند.

1. "typical audience"

.....
Karami

اگوستین قدیس از بزرگ‌ترین فیلسوفان سده‌های میانه نیز به بحث درباب زشتی می‌پردازد (اگوستین قدیس، ۱۳۹۷: کتاب هفتم)، اما به‌خلاف افلاطون و ارسطو اساساً وجود زشتی را رد می‌کند. برطبق مفروضات الاهیاتی او، زشتی از مظاهر شر است و نمی‌تواند در جهان وجود داشته باشد، زیرا جهان محصول اراده خداوندی است که هم علمش مطلق است، هم قدرتش، و هم خیرخواهی‌اش. برطبق تصور افلاطونی او از جهان، همه موجودات تصاویری از ایده‌های صورت و نظمی‌اند که در علم خدا وجود دارد و این‌ها، در کنار هم، خواهی‌نخواهی، یگانگی منظمی به وجود می‌آورند (استولنیتس، ۱۳۹۰: ۷۲). و طبعاً در این وحدت منظم جایی برای زشتی باقی نمی‌ماند.

هیوم در موارد متعددی به زشتی در کنار زیبایی می‌پردازد و، ازجمله، در جستار «درباب معیار ذوق»، نخست به «تنوع چشمگیر ذوق و نظری که بر جهان حکم فرما است» می‌پردازد و می‌گوید که حکم به زیبایی و زشتی هر چیز - که صادرشده از سوی همین قوه ذوق است - «درواقع، حتی بیش از آنی است که، در ظاهر، به نظر می‌رسد» و «احساس آدمیان در قبال همه انواع زیبایی و زشتی غالباً متفاوت است، حتی آنگاه که گفتارشان درکل یکسان است». آنگاه به دلایل این تنوع و تکرر دریافت ما از زیبایی و زشتی می‌پردازد و، در خلال این بحث، چستی زیبایی و زشتی را نیز می‌کاود. در اینجا او حتی پیش از کانت سخن از ذهنی بودن زیبایی و زشتی می‌کند و آنها را «کیفیتی نه در خود اشیا، بل صرفاً در ذهنی که در آن اشیا تأمل می‌کند» می‌داند. و از همین جاست که «چه بسا حتی شخصی چیزی را زشت بیابد که دیگری اش زیبا می‌یابد». با این همه، هیوم پس از روشن کردن اینکه زیبایی و زشتی کیفیتی در ذهن ادراک‌کنندگان آنهاست، به دنبال یافتن معیارهایی کلی برای آنها می‌گردد و دست‌کم پنج ملاک یا شرط را پیش می‌نهد (هیوم، ۱۳۹۹: ۷۹-۱۰۲). اگرچه جستار «درباب معیار ذوق» مهم‌ترین کار هیوم درباب زیبایی و زشتی است، او تقریباً در همه هفت جستار زیبایی‌شناختی دیگرش (هیوم، ۱۳۹۹) نیز به این موضوع می‌پردازد. ایضاً در کتاب دوم رساله‌ای درباره طبیعت آدمی (هیوم، ۱۳۹۷: ۴۲-۴۸). کانت (۱۳۹۲)، کار هیوم و بنیادی را که او درباب ذهنی بودن زیبایی و زشتی نهاده بود دنبال کرد و با تفصیل بیشتر به آن پرداخت. پس از کانت، فیلسوفان رمانیتک از شلگل (Schlegel, 1797) گرفته تا شلینگ (Guyer, 2014: 38-56) و هگل (Hegel, 1835) جملگی همین سنت را ادامه دادند.

با این همه، هیچ‌کدام از فیلسوفان پیش‌گفته کار مستقلی درباب زشتی ننوشتند تا نوبت به

کریمی

کارل روزنکراتس^۱ رسید. به نظر می‌رسد که او را باید نخستین کسی دانست که به زیبایی‌شناسی زشتی به‌نحو مستقل پرداخته است. روزنکراتس در کتاب *Ästhetik des Hässlichen* [= زیبایی‌شناسی زشتی] زشتی را با شرور اخلاقی مقایسه می‌کند و مدعی می‌شود که به همان نحو که شر، به تعبیری، دوزخِ نیکی است، زشتی هم جهنمِ زیبایی است. به عبارتِ دیگر، جان سخن او این است که زشتی نوعی خلل و کاستی در درونِ زیبایی است و، بنابراین، زیبایی‌شناسی به معنای عام آن باید هم به زیبایی پردازد و هم به زشتی. البته، در بخش‌هایی از کتاب، روزنکراتس به‌نحو مستقل سخن از زشتی به میان می‌آورد و به توصیف آن می‌پردازد، نه به‌مثابه متضاد زیبایی. اما این بحث را ناتمام باقی می‌گذارد و صرفاً به مفاهیمی دال بر زشتی اشاره می‌کند (نظیر فقدان صورت، عدم تقارن، ترکیب‌بندی‌های بی‌ریخت، نقصان در هارمونی، و امور مشتمل‌کننده) که طیفی وسیع از زشتی در طبیعت^۲، زشتی معنوی^۳، و زشتی در هنر^۴ را دربرمی‌گیرند. و از اینجا، به‌نحو ضمنی، همین تقسیم‌بندی سه‌گانه را نیز از انواع زشتی عرضه می‌دارد (Rosenk-1853, ranz).

پس از روزنکراتس، دومین فردی که تحقیقی مستقل در باب زشتی صورت داد امبرتو اکو، فیلسوف و زیبایی‌شناس ایتالیایی، بود. او در کتاب *Storia della bruttezza* [= تاریخ زشتی] کوشید سیر بروز زشتی در تاریخ هنر غرب را پی گیرد و مجموعه ارزشمندی از آثار هنری واجد زشتی را گرد آورد. با این همه و به‌رغم آنکه این کتاب روشی تاریخ دارد، در برخی جاها بحث‌های فلسفی اندکی نیز در باب زشتی کرده است، از جمله در باب انواع زشتی، که در جستار حاضر به بررسی آن خواهیم پرداخت و بحث را با نقد آن آغاز خواهیم کرد.^۵

در دوران معاصر نیز به جهات گوناگونی بحث از زشتی در میان فیلسوفان و نظریه‌پردازان هنر بالا گرفته است و فیلسوفان چندی، از جمله جرج سانتایانا (Santayana, 1896)، والتر ترنس استیس (Stace, 1929)، و تئودور آدورنو (Adorno, 1987)، به تأمل و مذاقه در باب آن پرداخته‌اند. با این همه، سخن گفتن از زیبایی‌شناسی زشتی هنوز در آغاز راه است و جدوجهدهایی بیش از این می‌طلبند و جستار حاضر می‌کوشد گامی هرچند کوچک و لرزان در این مسیر باشد.

1. Karl Rosenkranz
2. Hässlichkeit in der Natur
3. spirituelle Hässlichkeit
4. Hässlichkeit in der Kunst

۵. در جستار حاضر منبع مورد رجوع ترجمه‌ی انگلیسی کتاب بوده است، هرچند در عنوان کتاب به اصل ایتالیایی آن وفادار مانده‌ایم:

Umberto Eco, *On Ugliness*, translated from the Italian by Alastair McEwen, London: Harvill Secker, 2007

زشتی و انواع آن

زشتی و انواع آن در نظر اکو

برای آغاز بحث، از تعاریف اکو از زشتی و انواع آنها آغاز می‌کنیم تا سپس به تعاریف و تقسیم‌بندی پیشنهادی خودمان برسیم. اکو زشتی را به سه دسته کلی تقسیم می‌کند: (۱) زشتی فی نفسه^۱، (۲) زشتی صوری^۲، و (۳) زشتی هنری^۳.

در خصوص زشتی فی نفسه، اکو بر آن نظریه مشهور داروین تکیه می‌کند که زشتی را موجب برانگیختن واکنش‌های عاطفی‌ای از قماش انزجار می‌داند (Freud, 1964: 312) و به نحوی ناقص به تعریف اشاری می‌پردازد، یعنی فقط چند نمونه از زشت‌های فی نفسه را برمی‌شمارد: «مدفوع، لاشه گندیده، یا تن پوشیده از زخم‌های متعفن و تهوع‌آور» (Eco, 2007: 19). می‌دانیم که در تعریف اشاری، در بهترین حالت، باید همه موارد تعریف را ذکر کرد، اما اکو در اینجا فقط به همین چند نمونه اکتفا می‌کند.

اما بعدتر، در مصاحبه‌ای با فرانسوا بونل، تعریفی از زشتی فی نفسه عرضه می‌دارد که قدری روشنگر است و نسبت او را با نظریه داروین واضح می‌کند:

زشتی فی نفسه عبارت از آن نوع زشتی است که قالبی جهان‌شمول دارد، مثل لاشه متعفن یا میوه گندیده و درحال فساد، یا جنازه... همه این‌ها مضمّن‌کننده‌اند و ما را پس می‌زنند. (اکو، ۱۳۹۵: ن)

اما در خصوص زشتی صوری به زیبایی‌شناسی کانتی نزدیک می‌شود و می‌گوید که زشتی صوری عبارت است از «فقدان توازن در روابط ارگانیک میان اجزای یک کل» (Eco, 2007: 18). و سپس می‌افزاید:

بیباید در ذهن مجسم کنیم که فرد تقریباً بی‌دندانی را در خیابان می‌بینیم: آنچه خاطرمان را مشوش می‌سازد نه شکل لب‌ها یا چند دندان باقی مانده در دهان او، بل این واقعیت است که سایر دندان‌هایی که باید در آن دهان می‌بودند همراه این چند دندان بازمانده نیستند. ما آشنای این شخص نیستیم، زشتی‌اش به لحاظ عاطفی بر ما اثر نمی‌گذارد، و با این همه - در مواجهه با ناسازگاری یا نقصان آن کل - خود را محق می‌دانیم که بگوییم: آن چهره زشت است. (Eco, 2007: 19)

1. ugliness in itself
2. formal ugliness
3. artistic ugliness

کر می
 او در مصاحبه‌اش با فرانسوا بونل به توضیح بیشتر در باب تمایز میان این نوع زشتی با زشتی فی‌نفسه می‌پردازد و آنها را از هم تمییز می‌دهد. می‌دانیم که او زشتی فی‌نفسه را منزجرکننده دانسته بود، اما در خصوص زشتی صوری می‌گوید:

زشتی صوری آن نوع زشتی است که منزجرکننده نیست. مثلاً آن تابلوی اثر گیرلانداپو را در نظر بگیرید که پیرمرد و کودکی را به تصویر کشیده است. چهره پیرمرد کمابیش عادی و طبیعی است، ولی بینی او از لحاظ صوری با چهره‌اش هماهنگی ندارد. این منظره حالت انزجار بر نمی‌انگیزد، بلکه صرفاً این احساس را منتقل می‌کند که این مرد زشت است. (اکو، ۱۳۹۵: س)

درواقع، تمایز میان این دو نوع زشتی در این است که زشتی فی‌نفسه در ما احساس اشمئزاز و انزجار برمی‌انگیزد، حال آنکه زشتی صوری چنین احساسی را در ما بر نمی‌انگیزد و آنچه ما را مشوش می‌کند و آزار می‌دهد بی‌تناسبی موجود در آن شیء زشت است. نکته دیگر، عدم درگیری عاطفی ما با متعلق ادراکمان است: در زشتی فی‌نفسه، ما با خود متعلق ادراکمان درگیری عاطفی داریم، حال آنکه در زشتی صوری علی‌القاعده از منظری، به لحاظ عاطفی، خنثی در متعلق ادراکمان نظر می‌کنیم - دقیقاً همان نظریه کانت در باب ادراک زیبایی‌شناختی امور. و در باب زشتی در هنر، اکو میان امری زشت مثل لاشه‌ای در حال فساد (زشتی فی‌نفسه) یا چهره فردی که بیشتر دندان‌هایش ریخته (زشتی صوری) با توصیف هنری آن زشتی تمایز قائل می‌شود و، بدین‌سان، زشتی در هنر را از دو نوع زشتی دیگر تمییز می‌دهد:

تقریباً همه نظریه‌های زیبایی‌شناختی، دست‌کم از یونان قدیم تا اعصار جدید، بر این امر صحه گذاشته‌اند که هر نوع زشتی به‌مدد توصیف هنری وفادارانه و نافذ می‌تواند از زشتی‌های بی‌ارسطو از امکان زیبایی‌آفرینی از طریق محاکات استادانه چیزی سخن به میان می‌آورد که کریمه است (ارسطو، 1369: b1448) و در رساله *De audiendis poetis* [= چگونه باید شعر خواند] نوشته پلوتارک می‌خوانیم که، در توصیف‌های هنری، زشتی محاکات‌شده همچنان برجای خود باقی می‌ماند اما به‌لطف استادی هنرمند پژواکی از زیبایی پیدا می‌کند. (Eco, 2007: 20)

با این وصف، او توصیف دو نوع زشتی پیش‌گفته را کار هنر می‌داند. بر این‌قرار، در اثر هنری، هر امر زشتی که ببینیم از این دو حال خارج نیست: یا از قماش زشتی فی‌نفسه است یا از قماش زشتی صوری.

اما اکو در این اثنا، به تناسب بحثی دیگر، به زشتی هنری نیز اشاره‌ای گذرا می‌کند و از اینجا

Karami

می‌توانیم نوع سومی از زشتی را در نظر او بازشناسیم که با دو نوع زشتی پیش‌گفته کاملاً متفاوت است. او در تمایزگذاری میان زشتی فی‌نفسه و زشتی صوری به یک‌باره از زشتی هنری سخن به میان می‌آورد:

احساس چندان ما از حشره‌ای لزج یا میوه‌ای گندیده یک چیز است و اینکه شخصی را بی‌تناسب بدانیم یا بگوییم که فلان تک‌نگاره زشت است، به این معنا که بد ساخته شده (زشتی هنری و زشتی صوری)، چیز دیگری است. (Eco, 2007: 19)

عبارت کلیدی در اینجا این است: «اینکه ... بگوییم که فلان تک‌نگاره زشت است، به این معنا که بد ساخته شده...». از این عبارت به روشنی برمی‌آید که «زشتی هنری عبارت است از ساختِ بد اثری که قرار بوده اثری هنری باشد» و، بالاین‌همه، به سبب همین ساختِ بدش واجد زشتی هنری شده است و از هنر بودن بازمانده.

نقد آرای اکو

اما بیایید سخنان اکو در باب زشتی و انواع آن را دقیق‌تر بنگریم. نخست، از زشتی فی‌نفسه آغاز می‌کنیم. می‌توان تعریف اکو از این نوع زشتی را در سه بند بازگو کرد و گفت که زشتی فی‌نفسه عبارت از آن نوع زشتی است که:

۱. قالبی جهان‌شمول داشته باشد؛
۲. مشمئزکننده باشد؛
۳. شامل چیزهایی از قبیل لاشه متعفن، میوه گندیده، یا جنازه شود.

به نظر می‌رسد که جهان‌شمولی حکم به زشتی فی‌نفسه لاشه متعفن و چیزهایی از این دست، در نظر اکو، مقتضی پذیرش این مدعای انسان‌شناختی است که چنین اموری برای نوع بشر مشمئزکننده‌اند. و همین خودش بر نسبی بودن زیبایی دلالت می‌کند (نسبیت نوعی) که با فی‌نفسه بودن این نوع زشتی در تضاد است.

دومین مسئله در باب این تعریف این است که «فی‌نفسه زشت دانستن چیزی» به معنای آن است که یا «زشتی» از کیفیات یا خاصه‌های عینی^۱ اشیاست یا اینکه ارزشی است که در ذات یا نفس الامر شیء وجود دارد. در حالت اول، اکو باید نشان دهد که چگونه زشتی را از اوصاف عینی شیء می‌داند. می‌دانیم که اوصاف عینی اشیا (کیفیات اولیه^۲) را برای اولین بار جان لاک

1. objective qualities or properties
2. primary qualities

کرمی

از اوصاف عینی-ذهنی^۱ اشیا (کیفیات ثانویه^۲) جدا کرد و نشان داد که این دو دسته کیفیت اشیا تفاوت‌های وجودشناختی مهمی با یکدیگر دارند و، به تناسب همین تفاوت‌ها، اقتضانات معرفت‌شناختی متفاوتی نیز دارند:

[اوصاف عینی یا کیفیات اولیه] آن‌هایی‌اند که جسم، در هر حالتی که باشد، به‌کلی از آنها جدانشدنی‌اند. چنان‌که در همه دگرگونی‌ها و تغییراتی که جسم دچارش شود، هر نیرویی هم که بتوان بر آن اعمال کرد، جسم آن کیفیات را دائماً نگاه می‌دارد و چنان‌که در هر ذره‌ای از ماده که حجم کافی برای ادراک شدن داشته باشد حواس آنها را می‌یابند و ذهن آنها را از هر ذره‌ای از ماده جدانشدنی می‌یابد، گرچه ذره کوچک‌تر از آن باشد که باعث شود خودش به‌تنهایی با حواسمان ادراک شود... [اما اوصاف عینی-ذهنی یا کیفیات ثانویه]... در حقیقت چیزی در خود اژه‌ها نیستند، بلکه توان‌هایی‌اند برای تولید احساس‌های متنوعی در ما از طریق کیفیات اولیه‌شان، یعنی از طریق حجم و شکل و بافت و حرکت بخش‌های نامحسوسشان، از قبیل رنگ‌ها و اصوات و طعم‌ها و غیره. (لاک، ۱۳۹۹: ۱۲۵-۱۲۶)

روشن است که نه خود اکو و نه هیچ‌کس دیگری در تاریخ فلسفه نتوانسته است از عینی‌بودن زشتی اشیا دفاع کنند. اگر زشتی از اوصاف یا کیفیات عینی اشیا بود، باید مانند جرم حجمی شیء یا شکل هندسی آن می‌بود که فارغ از «همه دگرگونی‌ها و تغییراتی که جسم دچارش بشود... جسم آن کیفیات را دائماً نگاه می‌دارد». باری، از سایر نوشته‌های اکو در خصوص هنر نیز روشن است که او به چنین چیزی در خصوص زشتی (و نیز زیبایی) قائل نیست و این دو را اوصاف عینی اشیا نمی‌داند (Eco, 2004: 8-14; Eco, 2007: 8-20).

اما در حالت دوم، یعنی حکم به زشتی شیء را حکمی ارزش‌داورانه^۳ بدانیم. همان چیزی که عموماً در زیبایی‌شناسی بدان قائل‌اند. یعنی بگوییم، به همان نحو که احکام اخلاقی ناظر به برخی امور احکامی ارزش‌داورانه‌اند، احکام زیبایی‌شناختی نیز احکامی ارزش‌داورانه‌اند و، بنابراین، حکایت از امر واقع^۴ نمی‌کنند، بل حکایت از ارزش‌داوری ما در باب امری می‌کنند. حال، در باب این ارزش‌داوری‌های ما، از جمله در اخلاق و زیبایی‌شناسی، دو گرایش مهم وجود دارد: کسانی به عینی‌انگاری یا واقع‌گرایی قائل‌اند و،

1. objective-subjective properties
2. secondary qualities
3. a value-judgment
4. the fact

Karami

درمقابل، کسانی از مواضع مختلف (از جمله شکاکیت^۱، نسبی‌انگاری^۲، و پوچ‌انگاری^۳) با عینی‌انگاری یا واقع‌گرایی می‌ستیزند و، به عبارتی، به سود ذهنی‌انگاری یا نواقع‌گرایی^۴ جدّوجهد می‌کنند. عینی‌انگاران یا واقع‌گرایان به وجود احکام ارزشی جهان‌شمول^۵ قائل‌اند، به این معنا که اولاً این احکام فارغ از ذهن تک‌تک انسان‌ها هستند و ثانیاً می‌توان به سود درستی آنها استدلال کرد (MacCord, 2015). اما، فارغ از اینکه به کدام‌یک از دو گرایش پیش‌گفته قائل باشیم، روشن است که، در هر حال، ارزش‌داوری‌ها یا احکام ارزشی فقط برای نوع بشر واقعیت و عینیت دارند و وجود عینی و واقعی‌شان به این معناست. باری، اگر چنین باشد که «حکم به زشت‌بودن شیء» نوعی ارزش‌داوری است، حال آکو باید توضیح دهد که چطور می‌شود ارزشی را برای شیء نفس‌الامری دانست. اساساً ارزش وابسته به ذهن کسانی است که ارزش‌داوری می‌کنند (در اینجا ما انسان‌ها). ارزش، در واقع، اهمیتی است که ما انسان‌ها (خواه به‌نحو عام و جهان‌شمول و خواه به‌نحو خاص و فردی) برای چیزهایی قائل می‌شویم و، بنابراین، نمی‌توان گفت که در خود شیء حاضر است (Schultz, 2003). به بیان دیگر، زشتی اگر وصفی ارزشی تلقی شود، نمی‌تواند فی‌نفسه باشد، مگر آنکه آکو مراد دیگری از زشتی فی‌نفسه داشته باشد که برای ما روشن نیست.

و مسئله سوم اینکه، او در خصوصِ نفسِ تعریف مفهوم زشتی و تعیین حدود و ثغور آن نیز تردید جدی روا می‌دارد، باینکه پیش‌تر خودش دو نوع زشتی را از هم تمییز داده است:

نمی‌توان برای زشتی قائل به یک نظریه بود، مگر آنکه زشتی مفهومی مشخص می‌بود، که چنین نیست. نظریه مقوله‌ای است ثابت، درحالی‌که تاریخ مدام در حال حرکت است. (... هر دوره‌ای از تاریخ مفهوم و برداشت خاص خود را از زشتی داشته است. (آکو، ۱۳۹۸: س)

اما در خصوص زشتی صوری باید گفت که «فقدان توازن در روابط ارگانیک میان اجزای یک کل»، هرچند به نظر تعریف درستی می‌آید، اما در الفاظ و مفاهیم مهمش دستخوش ابهام است. «روابط ارگانیک» و، از آن مهم‌تر، «توازن» در این تعریف ابهام دارند. بنابراین، برطبق تلقی‌ای از توازن، شیئی می‌تواند زشت باشد و برطبق تلقی‌ای دیگر همان شیء زیبا باشد. یعنی چنین

1. skepticism
2. relativism
3. nihilism
4. subjectivism or non-realism
5. universal

کریمی
نیست که تلقی واحدی از توازن در عالم انسانی وجود داشته باشد که اکو به آن تکیه کند و زشتی را تعریف کند.

گذشته از این، خود «فقدان توازن» نیز محل تردید است. از کجا می‌توان گفت که «فقدان توازن» به زشتی می‌انجامد؟ شاید برطبق تلقی کلاسیک، توازن می‌توانست معیار زیبایی و عدم توازن معیار زشتی باشد، اما بعید به نظر می‌رسد که در دنیای مدرن کسی این تعریف را بپذیرد. بنابراین، از این لحاظ هم تعریف زشتی صورتی مسئله‌دار است.

البته یک راه برای برون‌رفت از این مسئله این است که مفاهیم پیش‌گفته را برطبق فرهنگ‌ها و زمان‌های مختلف نسبی بینگاریم، چنان‌که از برخی سخنان اکو نیز، که پیش‌تر شرحش رفت، می‌توان این امر را استنباط کرد (اکو، ۱۳۹۸: س).

ولی، باز هم یک مشکل دیگر باقی می‌ماند و آن هم عدم تمایز میان زشتی صورتی با زشتی هنری است. اکو به‌هنگام تمایزگذاری میان زشتی فی‌نفسه و زشتی صورتی به‌ناگاه پای زشتی هنری را نیز به میان می‌کشد:

بیباید در ذهن مجسم کنیم که فرد تقریباً بی‌دندانی را در خیابان می‌بینیم: آنچه خاطرمان را مشوش می‌سازد نه شکل لب‌ها یا چند دندان باقی‌مانده در دهان او، بل این واقعیت است که سایر دندان‌هایی که باید در آن دهان می‌بودند همراه این چند دندان بازممانده نیستند. ما آشنای این شخص نیستیم، زشتی‌اش به‌لحاظ عاطفی بر ما اثر نمی‌گذارد، و با این همه - در مواجهه با ناسازگاری یا نقصان آن کل - خود را محق می‌دانیم که بگوییم: آن چهره زشت است. و به همین دلیل است که احساس چندان ما از حشره‌ای لزج یا میوه‌ای گندیده یک چیز است و اینکه شخصی را بی‌تناسب بدانیم یا بگوییم که فلان تک‌نگاره زشت است، به این معنا که بد ساخته شده (زشتی هنری و زشتی صورتی)، چیز دیگری است. (Eco, 2007: 19)

به بیان دیگر، آنچه از سخنان اکو در باب زشتی صورتی و زشتی هنری برمی‌آید این است که، در هردو، مسئله بی‌غرضی یا نگرستن از منظری که به‌لحاظ عاطفی خنثی باشد شرط است. اکو در خصوص زشتی صورتی قبلاً شرط یا وصف دومی نیز پیش کشیده بود: اما «فقدان توازن در روابط ارگانیک میان اجزای یک کل» در خصوص زیبایی هنری هیچ شرط یا وصف دومی نیفزوده و نمی‌افزاید.

یک راه این است که بگوییم، وصف «فقدان توازن در روابط ارگانیک میان اجزای یک کل» را باید برای زشتی هنری نیز لحاظ کنیم، که در این صورت دیگر تمایزی میان زشتی صورتی و زشتی هنری باقی نمی‌ماند. اما ممکن است گفته شود که لزومی ندارد این راه را بپذیریم و چه بسا

Karami

اکو تعریف و توصیف زشتی هنری را به دلایلی وانهاده است و این امر با یکی دانستن آن با زشتی صوری فرق دارد.

ولی راه دیگری نیز پیش پای ما هست و آن اینکه، به وصف و تعریف اکو از زشتی صوری و زشتی هنری توجهی دوباره کنیم. چنان که پیش تر گذشت، اکو می گوید که

زشتی هنری عبارت است از طرز ساخت بد اثری که قرار بوده اثری هنری باشد. (Eco, 2007:

(19)

حال، نکته در اینجا است که «صورت گرایی» در معنایی موسع چیزی به جز «طرز ساخت اثر» نیست (Tatarkiewicz, 1980: 220-43) و اگر چنین باشد، باید بگوییم که زشتی هنری، به تعبیری، همان زشتی صوری است، زیرا هر دو به صورت شیء مربوط می شوند. حال، تنها تمایز باقی مانده در این است که بگوییم زشتی صوری اعم است از زشتی صورت اشیای طبیعی و زشتی صورت اشیای مصنوع (اشیایی که قرار بوده اثر هنری شوند اما طرز ساخت یا صورت بدشان سبب شده از هنر بودن بازمانند).

با این وصف، معلوم می شود که تقسیم بندی اکو از دقت لازم برخوردار نیست یا دست کم خلل هایی در آن هست. افزون بر این، تعاریفی که اکو، به تبع تقسیم بندی خودش، از انواع زشتی به دست می دهد نیز دستخوش مسائلی است که شرحش رفت. حال، در ادامه می کوشیم تقسیم بندی و تعاریف تازه ای به دست دهیم که همه انواع زشتی را پوشش دهند و در عین حال مسائل پیش گفته را نداشته باشند:

انواع زشتی

۱. زشتی روان شناختی^۱

نخستین و واضح ترین نوع زشتی را باید زشتی روان شناختی نامید. زشتی روان شناختی ویژگی یا کیفیت اموری است که ما انسان ها، به سبب ساختار روانی خاصی که داریم، نسبت بدان ها احساس تشویش، انزجار، یا اشمئزاز پیدا می کنیم. به عبارت دیگر، ادراک اموری که واجد زشتی روان شناختی اند روان ما انسان ها را می آزارد. روشن است که در اینجا به همان نظریه داروین، که اکو هم بدان تمسک بسته بود، تکیه می کنیم (Freud, 1964: 312)، البته با این تفاوت که تصریح می کنیم:

1. psychological ugliness

- کر می
۱. زشتی را خاصه عینی^۱ یا کیفیت اولیه^۲ هیچ شیئی نمی‌دانیم، زیرا بر طبق تعریفمان آن را حاصل ارتباط ساختار وجودی نوع بشر با اشیای خاصی می‌دانیم؛
 ۲. آن را واجد نوعی نسبیّت می‌انگاریم، به عکس اکو که آن را نفس الامری می‌خواند؛
 ۳. و از همه مهم‌تر اینکه، آن را به امور منجرکننده یا مشمئزکننده محدود نمی‌دانیم و دامنه زشتی روان‌شناختی را عام‌تر می‌دانیم: اشیای و اموری که نوعاً در بشر احساس تشویش یا ناراحتی ایجاد کنند واجد زشتی روان‌شناختی‌اند.

این توسع در معنای زشتی روان‌شناختی هم بر جامعیت این نوع زشتی می‌افزاید، یعنی تقریباً همه اموری را که ما به لحاظ روان‌شناختی زشت می‌دانیم در بر می‌گیرد، از صحنه‌های دلخراش گرفته تا رویدادهای وحشت‌زا و... دست‌آخر اشیای و امور چندش‌آور را، و هم بالطبع با فهم عرفی^۳ ما جور در می‌آید.

۲. زشتی زیبایی‌شناختی

پیش از هر چیز، تذکار این نکته ضروری است که آنچه در باب نسبیّت نوعی زشتی روان‌شناختی گفتیم عیناً در باب سایر انواع زشتی نیز که بر خواهیم شمرده صادق است. بنابراین، امور واجد هر نوع زشتی، از جمله زشتی زیبایی‌شناختی، دارای کیفیاتی‌اند که نوعاً برای انسان‌ها زشت می‌نمایند. اما گذشته از این، زشتی زیبایی‌شناختی را احتمالاً در مقابل زیبایی‌شناختی می‌توان فهمید:

همان گونه که زیبایی ارزش‌های زیبایی‌شناختی را تعیین می‌کند، زشتی ضد ارزش‌های زیبایی‌شناختی را مشخص می‌کند. بنابراین، زیبایی و زشتی دو قطبی ارزشی^۴ ای تشکیل می‌دهند نظیر درست و نادرست در اخلاق، یا صدق و کذب در معرفت‌شناسی. درست همان طور که در حوزه اخلاق به مسئولیت اعمال انسانی‌ای پرداخته می‌شود که پاره‌ای از آنها بد و درخور ملامت‌اند، در موضوعات ادراکی هم چیزهایی با ارزش زیبایی‌شناختی سلبی وجود دارند. معنای این سخن این نیست که چیزهای زشت صرفاً فاقد ویژگی‌هایی‌اند که در نتیجه داشتن آن ویژگی‌ها اشیای زیبا می‌شوند، بل آن است که چیزهای زشت خصائص قابل‌شناختی دارند که این خصائص متضاد خصائصی‌اند که در چیزهای زیبا یافت می‌شوند. (استولنیس، ۱۳۹۰: ۷۱-۷۰)

1. objective property
2. primarily quality
3. common sense
4. value polarity

.....
Karami

براین اساس، اگر بخواهیم تعریف دقیق‌تری از زشتی زیبایی‌شناختی به دست دهیم، باید بگوییم که زشتی زیبایی‌شناختی در اشیا و اموری یافت می‌شود که ادراکشان نوعاً به ما انسان‌ها رنج زیبایی‌شناختی^۱ می‌دهد (Eaton 1973: 481-5)، درمقابل امور واجد زیبایی‌شناختی که ادراکشان به ما لذت زیبایی‌شناختی^۲ می‌دهد. روشن است که در اینجا از میان انواع رنج‌ها فقط رنج زیبایی‌شناختی مورد نظر است، که طبعاً بی‌غرضی^۳ فرد ادراک‌کننده در آن شرط لازم است، چنان‌که، از سوی دیگر، طرز ساخت متعلق ادراک نیز در این رنج زیبایی‌شناختی دخیل است. کوتاه سخن اینکه، زشتی زیبایی‌شناختی کیفیتی است که بخشی از آن به نحوه ساخت متعلق ادراک، یعنی همان امر زشت‌گذایی، مربوط است و بخشی دیگر از آن به کیفیت ذهنی ادراک‌کننده.

با وصفی که از این نوع زشتی رفت، می‌توان انتظار داشت که چنین زشتی‌ای هم در امور طبیعی یافت شود و هم در امور مصنوع، به همان نحو که هم زیبایی‌های طبیعی داریم و هم زیبایی‌های مصنوع (یعنی آثار هنری).

۳. زشتی اخلاقی

از اعصار قدیم تا امروز، بسیاری از فیلسوفان به زشتی اخلاقی قائل بوده‌اند: از فیثاغورسیان (McMahon, 2005: 80-89) و افلاطون (۱۳۸۰ج: ۲۱۰) و رواقیان (Celkyte, 2020; 2009) و فلوطین (۱۳۹۸: ۱/۶-۲؛ ۱/۸/۵) در دنیای قدیم گرفته تا هاچیسون (Hutcheson, 2004: 9) و هیوم (۱۳۹۲؛ ۱۳۹۹: ۱۱۷-۶۹) و این اواخر بریس گات در دوران جدید. حال، فارغ از تشکیک‌ها و مخالفت‌هایی که با این فکر صورت گرفته است، می‌توان پذیرفت که دست‌کم بخش قابل ملاحظه‌ای از دنیای هنر دل‌مشغول این نوع زشتی بوده‌اند و، بنابراین، باید آن را نیز در شمار انواع زشتی به حساب آورد. جان کلام در باب زشتی اخلاقی این است که:

اخلاقیات می‌توانند زشت باشند یا زیبا: فضائل اخلاقی زیبا، رذائل اخلاقی زشت (Gaut, 2007: 126).

براین اساس، اگر کسی شخصیت به‌لحاظ اخلاقی خوبی داشته باشد، واجد نوعی زیبایی درونی خواهد بود. بنابراین، ارزش اخلاقی مؤلف، چنان‌که در اثر جلوه پیدا کند، در اوضاع و احوال

-
1. aesthetic pain
 2. aesthetic pleasure
 3. disinterestedness

کریمی

خاصی مزیتی زیبایی‌شناختی برای آن اثر به شمار می‌رود.

زیرا اگر اثری نگرش‌های به‌لحاظ اخلاقی نکوهیده را عرضه کند، به همان اندازه به‌لحاظ زیبایی‌شناختی نقص خواهد داشت و اگر اثری نگرش‌های به‌لحاظ اخلاقی پسندیده را عرضه کند، به همان اندازه به‌لحاظ زیبایی‌شناختی حسن خواهد داشت (Gaut, 1998: 182)، و، متقابلاً، اگر اثری نگرش‌های به‌لحاظ اخلاقی بد را عرضه کند، از آن لحاظ واجد نوعی زشتی اخلاقی خواهد بود و از این امر برمی‌آید که اثر مذکور، تا آنجا که چنین نگرش‌هایی را عرضه می‌کند، نقص زیبایی‌شناختی دارد. (Gaut, 2007: 126)

به بیان دقیق‌تر، گاهی مراد از زشتی اخلاقی اوصافِ رذایل و شرور اخلاقی است و گاهی مراد از آن کیفیتی است که در نتیجه بروز نگرش‌های اخلاقی در اثری هنری در اثر مذکور ایجاد می‌شود، که البته روشن است که هر دو با یکدیگر ربط و نسبت وثیقی دارند.

نکته آخر اینکه این نوع زشتی را باید در دو جا بیش از همه سراغ گرفت: یکی در میان عاملان اخلاقی^۱ و دیگری در میان آثار هنری. و سخن گفتن از زشتی اخلاقی در امور طبیعی محلی از اعراب ندارد و این تفاوت مهمی است که زشتی اخلاقی با زشتی روان‌شناختی و زشتی زیبایی‌شناختی دارد، که هر دو را می‌توانیم هم در امور طبیعی بیابیم و هم در امور مصنوع و بشری.

کارکردهای زشتی در عالم هنر

در بخش پیشین به چیستی زشتی و انواع آن پرداختیم و کوشیدیم، از رهگذر نقد دیدگاه‌های اکو، از این دو مسئله کلیدی زیبایی‌شناسی زشتی طرحی کلی به دست دهیم و البته تعاریف و تقسیم‌بندی پیشنهادی خودمان را نیز عرضه کنیم. حال، می‌خواهیم به این مسئله پردازیم که زشتی چه کارکردی در عالم هنر دارد. به بیان دیگر، می‌خواهیم بررسی کنیم که چرا هنرمندان انواع زشتی را در آثارشان به تصویر می‌کشند. قطعاً بروز و ظهور زشتی در آثار هنری، از دوران قدیم تا عصر حاضر، نمی‌توانسته بی‌وجه بوده باشد. حتماً هنرمندان از نمایش و ترسیم زشتی در آثارشان اغراضی داشته‌اند و دارند. اگر اغراق نباشد، چه بسا بتوانیم بگوییم که پرداختن به چیستی زشتی و انواع آن اصلاً بدین سبب سودمند است که بفهمیم زشتی در عالم هنر چه کارکردی دارد، خواه این زشتی از قماش زشتی روان‌شناختی باشد، خواه از قماش زشتی زیبایی‌شناختی، و خواه از قماش زشتی اخلاقی.

۱. کارکرد زیبایی شناختی

نخستین کارکرد زشتی در عالم هنر را می‌توان کارکرد زیبایی شناختی خواند. در اینجا هنرمندان به قصد افزودن بر کیفیت زیبایی شناختی آثارشان از زشتی بهره می‌برند. یعنی، به طرز متناقض‌نما، غرضشان از نمایش امور زشت غرضی زیبایی شناختی است. پس، یکی از کارکردهای بروز زشتی در آثار هنری این است که، از این طریق، به نحوی خاص زیبایی آفرینی صورت گیرد.

از مهم‌ترین رهیافت‌های این کارکرد - که در فرهنگ فلسفی ما نیز ریشه‌های محکمی دارد - این است که «تعرف الاشیاء باضدادها» یا، به تعبیر مولوی، «بضدها تبیین الاشیاء» (مولوی، ۱۳۸۷: ۸۰). بنابراین، برای اینکه زیبایی بدرخشد و جلوه واقعی خود را نمایان سازد، باید در کنار زشتی قرار گیرد. به عبارت دیگر، امر زیبا به تنهایی و فارغ از همه چیز اصلاً نمی‌تواند نظر ما را به خود جلب کند، بل در کنار امور نازیبا و زشت است که بهتر جلوه می‌کند و شناخته می‌شود. از همین جاست که همواره در عالم هنرهای داستانی دو شخصیت قهرمان و ضدقهرمان در برابر هم قرار می‌گیرند و، بالاتر از آن، شخصیت متضاد در برابر هر کدام از شخصیت‌های اصلی قرار می‌گیرد: در نقاشی‌ها قدیسان و شریفان در برابر شیاطین و شریران؛ و در کل عالم هنر زشت‌رویان در برابر زیبارویان.

رهیافت دیگر این است که ممکن است این تقابل زیبایی و زشتی در موضوعی واحد محقق شود: به زیبایی تصویرکردن زشتی‌ها^۱. ارسطو نخستین فیلسوفی بود که به این امر تصریح کرد که هنرمندان می‌توانند، با پرداخت زیبا و هنرمندانه، به زشتی‌ها جلوه‌ای زیبا ببخشند (ارسطو، ۱۳۶۹: بخش ۱۱). این نگرش ارسطویا، به تعبیر درست‌تر، بصیرتی که او بدان ره برد از آن زمان دیگر از عالم هنر جدایی ناپذیر شد.

۲. کارکرد معرفتی

دومین کارکرد زشتی در عالم هنر کارکرد معرفتی است. مراد از کارکرد معرفتی زشتی در عالم هنر این است که با ترسیم زشتی در اثر هنری می‌توان معرفتی به مخاطبان بخشید، خواه معرفت گزاره‌ای^۲ باشد و خواه معرفت غیرگزاره‌ای^۳. یکی از رهیافت‌ها به این نوع معرفت این است که می‌توان از طریق نمایش زشتی نسبت به خود زشتی‌ها معرفت پیدا کرد. بسیاری از هنرمندان

1. to represent the ugly beautifully

2. propositional knowledge

3. non-propositional knowledge

کریمی
با همین غرض به تصویرگری زشتی در آثارشان می‌پردازند. به عبارت دیگر، در اینجا هنرمند، از طریق هنرش، می‌کوشد در زشتی کندوکاو کند و به معرفتی نسبت به خود آن و علل و عوامل بروز و ایجادش دست یابد.

رهیافت دیگر این است که می‌توان از طریق نمایش زشتی‌ها مخاطبان را از وجود آنها آگاه ساخت. همواره زشتی‌هایی در زندگی بشر رخ می‌نمایند که از شروط لازم - و نه کافی - برای رفع و دست‌کم کاستن از آنها آگاهی از وجودشان است. از اعصار قدیم تا امروز، هنرمندان یکی از رسالت‌های خود را همین امر می‌دانسته‌اند.

رهیافت مهم دیگر این است که هنرمندان، از طریق نمایش زشتی، ما را به این امر رهنمون شوند که، به‌رغم همه تلاش‌ها و جدوجهدهای عملی آدمیان در جهت رفع همه انواع و مظاهر زشتی و به‌رغم همه کوشش‌ها و مساعی نظری در جهت توجیه و گاه انکار زشتی‌ها (آگوستین، ۱۳۸۷؛ ابن‌سینا، ۱۳۸۰؛ ملاصدرا، ۱۳۸۶؛ اسپینوزا، ۱۳۶۴)، همچنان زشتی‌های هولناکی در زندگی بشر وجود دارند: از فقر و گرسنگی مرگ‌بار گرفته تا بیماری‌های لاعلاج، خشونت افسارگسیخته، چهره‌ها و اندام‌های تکیده و زخم‌خورده، شکنجه‌های مخوف جسمی و روحی، و...

۳. کارکرد روان‌شناختی

سومین کارکرد زشتی در عالم هنر عبارت از کارکرد روان‌شناختی است. به نظر می‌رسد که از مهم‌ترین کارکردهای نمایش زشتی در عالم هنر ایجاد تأثیرات روان‌شناختی بوده است. حال، گاهی این تأثیرات روان‌شناختی در خود هنرمند ایجاد می‌شود، گاهی در مخاطب اثر هنری، و گاهی در هردو.

بسیاری از هنرمندان، برای تخلیه روانی خود و رسیدن به مرتبه‌ای از والایش روان‌شناختی^۱ درخصوص پاره‌ای از امیال زشت و ردیلت‌آمیز، آن زشتی‌ها و ردائل را در آثارشان به تصویر می‌کشند و از قضا این کار هم به لحاظ روان‌شناختی سودمند است و هم به لحاظ اخلاقی فضیلت‌آمیز (Freud, 1961: 79-80; Kaufman, 2013: 121-56). یعنی هنرمند با این کار، اولاً، آن میل ردیلت‌آمیز را به نحوی خیالی برآورده ساخته است و، بدین‌سان، به لحاظ روان‌شناختی به نوعی تخلیه شده است و، در ثانی و از آن مهم‌تر اینکه، این تخلیه روانی را به قیمت انجام عملی خلاف اخلاق در عالم واقع صورت نداده است و، بدین‌سان، به نحوی به آن میل زشت و ردیلت‌آمیز خوش‌الایی بخشیده است.

از سوی دیگر، گاهی مخاطبان نیز با دیدن زشتی‌هایی در آثار هنری، بدون آنکه

1. psychological sublimation

Karami

متحمل دهشت‌باری آن زشتی‌ها در زندگی واقعی شوند، می‌توانند با آنها مواجه شوند و با هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌های آنها به‌نحوی دچار تخلیه و تصعید روان‌شناختی‌ای مشابه هنرمند شوند. بر این بیفزایید فرایند کاتارسیس ارسطویی را از طریق مواجهه مخاطبان با زشتی‌ها و دهشتناکی‌های تراژدی‌ها. در اینجا نیز به‌نحوی تصویرکردن زشتی‌ها در خدمت پالایش روانی مخاطبان است و، بنابراین، کارکردی روان‌شناختی دارد (Nichol & Efran, 1985; Bohart, 1980).

۴. کارکرد اخلاقی

کارکردهای سه‌گانه‌ای که تا اینجا برای تصویرکردن زشتی در عالم هنر برشمردیم، در واقع، کارکردهای بنیادین و اتمی زشتی در هنرند، اما روشن است که خود این کارکردهای زیبایی‌شناختی، معرفتی، و روان‌شناختی می‌توانند در خدمت اهداف درجه‌دومی قرار گیرند که از جمله آنها اخلاق است. برای مثال، چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، هنرمند از طریق ترسیم زشتی‌های اخلاقی می‌تواند به‌نوعی امیالِ رذیلت‌آمیزی را در درون خودش و الایش کند و، بدین‌سان، به‌لحاظ اخلاقی ارتقا پیدا کند یا دست‌کم به مرتبه‌ای پایین‌تر تنزل نکند، مرتبه‌ای که در صورت میدان‌دادن به آن امیال در زندگی واقعی ممکن بود رخ دهد. در خصوص مخاطبان این‌گونه آثار نیز وضع به همین منوال می‌تواند باشد. کارکرد معرفتی زشتی در آثار هنری نیز می‌تواند در مرحله دوم به اخلاق کمک کند. یعنی، مثلاً، مخاطبان رمان جنایت و مکافات با هم‌ذات‌پنداری با راسکولنیکف، شخصیت اصلی رمان، می‌توانند شناختی از حال قاتل بودن پیدا کنند و این امر قطعاً در تصمیم‌گیری‌های بهتر اخلاقی ایشان یاریگرشان خواهد بود (کرمی، ۱۳۹۶: ۱۴۴).

افزون‌براین‌ها، می‌توان از ترکیب این کارکردهای اتمی به کارکردی مولکولی رسید. برای مثال، کاملاً متصور است که تصویرکردن زشتی در اثری هم به‌لحاظ روان‌شناختی بر مخاطبان اثر بگذارد و هم به‌لحاظ معرفتی و از ترکیب این‌ها تأثیری اخلاقی در مخاطب ایجاد شود. بیلی باد از نمونه‌های شاخص این کار است. در این اثر مخاطب اولاً به این معرفت عمیق دست می‌یابد که اخلاق و قانون همواره نمی‌توانند با یکدیگر پیش بروند و گاهی با یکدیگر در تعارض می‌افتند (کرمی، ۱۳۹۸): کاپیتان کشتی می‌خواهد با اعدام بیلی باد به جرم کشتن کلاگارت پاس قانون را بدارد، اما معاونانش می‌گویند که این کار اخلاقی نیست چون کلاگارت مستحق مرگ بوده است و خواه‌ناخواه پس از محاکمه اعدام می‌شده - دقیقاً به همان جرمی که بیلی به‌خاطرش به او سیلی منجر به مرگ زده است. درثانی، مخاطب با هم‌ذات‌پنداری با قهرمان این فیلم، که به طرز

کرمی

تراژیک به چوبه دار سپرده می‌شود، شیفته شخصیت اخلاقی بیلی می‌شود. این زیبایی اخلاقی شخصیت بیلی قطعاً در تضاد آشکارش با شخصیت به‌لحاظ اخلاقی زشت کلاگارت است که چنین جلوه‌ای دارد. این شیفتگی نسبت به یک شخصیت اخلاقی، به‌همراه آن معرفت پیش‌گفته، در حیات اخلاقی چنین مخاطبی تأثیر مثبت خواهد داشت، زیرا معرفت اخلاقی و امیال اخلاقی از لوازم اخلاقی زیستن‌اند (کرمی، حسینی، علیا، ۱۳۹۵: ۱۵-۱۰).

۵. کارکرد پروپاگاندیک

آنچه در بند پیشین در باب کارکرد اخلاقی زشتی در هنر گفته شد درخصوص کارکرد پروپاگاندیک زشتی نیز صادق است. یعنی در هنر از زشتی در جهت اغراض پروپاگاندیک نیز می‌توان استفاده کرد و بسیاری در طول تاریخ هنر چنین استفاده‌ای از زشتی کرده‌اند.

اما مراد از پروگاندا در اینجا، به اختصار هرچه‌تمام‌تر، هرگونه فعالیت سازمان‌یافته ارائه‌گزینشی اطلاعات و داده‌ها است که هدف از آن متقاعدسازی^۱ مخاطبان به انجام‌دادن عملی و/یا اقناع^۲ ایشان به پذیرش باور یا فکری و/یا تحریک^۳ ایشان به داشتن احساس یا میلی خاص است. یکی از مهم‌ترین ابزارهای چنین فعالیت‌های تبلیغاتی‌ای، در طول تاریخ، هنر بوده است و، بیش از همه، از هنرها در جهت اغراض دینی، سیاسی، نظامی، و تجاری استفاده شده است. انبوه‌قصه‌هایی که شقاوت‌های کافرکیشان در حق مؤمنان را ترسیم می‌کنند، نقاشی‌هایی که زشتی دوزخ را به تصویر می‌کشند، و مجسمه‌هایی که ناتوانی‌ها و حقارت‌های انسانی را به نمایش می‌گذارند همگی غرضشان پروپاگاندا دینی است و قرار است مخاطبان‌شان را به انجام‌دادن اعمالی خاص و/یا به معتقدشدن به عقایدی خاص و/یا داشتن احساساتی خاص در قبال کافرکیشان و مؤمنان و... متقاعد و/یا قانع و/یا تحریک کنند.

در پروپاگاندا سیاسی و نظامی و تجاری هم ترسیم زشتی نقشی اساسی دارد و، به یک معنا، بدون ترسیم زشتی دشوار می‌شود تبلیغات سیاسی، نظامی، یا تجاری کرد. بهترین حربه سیاست‌مداران برای همراه‌سازی مردم با خودشان تصویرکردن زشتی‌های ناشی از عدم همراهی با ایشان و، بالاتر از آن، رفتن به‌سوی رقابت است. مبنای‌ترین روش برای برانگیختن نفرت و خشم نسبت به دشمنان در میدان‌های نبرد ترسیم اعمال زشت دشمنان است و اساسی‌ترین شیوه در تبلیغات تجاری نشان‌دادن وضع‌وحال زیبایی است که کالای موردنظر می‌تواند ایجاد کند.

1. persuasion

2. convincing

3. provoking

در برابر وضع و حال زشتی که در عدم وجود آن کالا برقرار خواهد بود.

نتیجه‌گیری

بخش اعظم مطالعات هنر، در طول تاریخ، در حول مفهوم زیبایی به مثابه مهم‌ترین کیفیت آثار هنری گردیده است. اما در این میان گهگاه پای مفهوم زشتی نیز به میان آمده است و به‌عنوان مفهوم متضاد با زیبایی یا حتی متناقض با آن مورد بحث قرار گرفته است. با این‌همه، تا امروز کمتر نقش و جایگاه زشتی در عالم هنر، ازسوی نظریه‌پردازان، به جد گرفته شده است و، بدین‌سان، زیبایی‌شناسی زشتی هنوز در آغاز راه است، هرچند با نگاهی به تاریخ هنر در خواهیم یافت که هنرمندان هرگز چنین نظری نداشته‌اند و در عملشان این را به اثبات رسانده‌اند.

در جستاری که گذشت، کوشیدیم مهم‌ترین مسائلی را که باید در زیبایی‌شناسی زشتی بدان‌ها پرداخت طرح کنیم و، در این رهگذر، نقدی نیز بر یکی مهم‌ترین تحقیقات در باب زشتی، یعنی کتاب تاریخ زشتی امبرتو اکو، وارد کردیم. براین‌قرار، نخست به چیستی زشتی و انواع آن پرداختیم. یعنی در وهله اول نشان دادیم که تعریف و تقسیم‌بندی اکو از زشتی دارای اشکالاتی است و، در وهله بعد، تعاریف و تقسیم‌بندی سه‌گانه خودمان را عرضه کردیم و گفتیم که زشتی در عالم انسانی و نیز در عالم هنر از سه قسم بیرون نیست: زشتی روان‌شناختی، زشتی زیبایی‌شناختی، و زشتی اخلاقی. آنگاه به بحث در باب کارکردهای بروز و ظهور زشتی در عالم هنر پرداختیم. به عبارت دیگر، تلاش کردیم ببینیم که هنرمندان به چه اهداف و اغراضی انواع زشتی - اعم از روان‌شناختی و زیبایی‌شناختی و اخلاقی - را در آثارشان ترسیم و تصویر می‌کنند. درنهایت نشان دادیم که، همان‌طور که نمود زیبایی در آثار هنری کارکردهای خاص خود را دارد، ظهور زشتی نیز کارکردهایی دارد. کارکرد زیبایی‌شناختی، کارکرد معرفتی، کارکرد روان‌شناختی، کارکرد اخلاقی، و کارکرد پروپاگاندیک از مهم‌ترین علل بروز زشتی در آثار هنری‌اند.

در پایان باید بگوییم که، هرچند چیستی، انواع، و کارکردهای زشتی در عالم هنر مهم‌ترین مسائل زیبایی‌شناسی زشتی را تشکیل می‌دهند، اما با پیش‌رفتن در این قلمروی پژوهشی تازه آرام‌آرام مسائل دیگری نیز سر بر خواهند آورد و طرح خواهند شد و بدین‌سان زیبایی‌شناسی زشتی - که خود در ذیل زیبایی‌شناسی به معنای عام آن قرار دارد - هرچه بیشتر خواهد شکفت و بالید.

منابع

- آگوستین قدیس (۱۳۸۷)، اعترافات. ترجمه سایه میثمی. قم: سهروردی.
- ابن سینا (۱۳۸۰ق)، الشفاء: الاهیات. تحقیق جورج قنوتی و سعید زاید، قاهره: هیئه العامه لشتون المطابع الامیریه.
- ارسطو (۱۳۶۹)، فن شعر. در: ارسطو و فن شعر، تألیف و ترجمه عبدالحسین زرین کوب. چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، صص ۱۷۰-۱۱۳.
- اسپینوزا، باروخ (۱۳۶۴)، اخلاق. ترجمه محسن جهانگیری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- استولنیس، جروم (۱۳۹۰)، «زشتی»، در: بیناب، شماره ۲۰ (ویژه زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر)، ترجمه محسن کریمی، صص ۷۸-۶۹.
- افلاطون (۱۳۸۰الف)، مهمانی. در: دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی. جلد اول، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، صص ۴۵۰-۳۹۳.
- _____ (۱۳۸۰ب)، هیبیاس بزرگ. در: دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی. جلد دوم، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، صص ۵۶۷-۵۳۳.
- _____ (۱۳۸۰ج)، سوفسطایی. در: دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی. جلد سوم، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، صص ۱۴۶۰-۱۳۸۱.
- اکو، امبرتو (۱۳۹۵)، تاریخ زشتی. ترجمه هما بینا و کیانوش تقی زاده انصاری، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۹۲)، نقد قوه حکم. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. چاپ هفتم، تهران: نشر نی.
- کریمی، محسن؛ حسینی، مالک؛ علیا، مسعود (۱۳۹۵)، «جستاری در دفاع از امکان نقد اخلاقی هنر». کیمیای هنر، ۵ (۱۹): ۲۲-۷.
- کریمی، محسن (۱۳۹۶)، نقد زیبایی‌شناختی و نقد اخلاقی. تهران: نشر نگاه معاصر.
- _____ (۱۳۹۸)، هنر و حیات اخلاقی. قم: انجمن اخلاق پژوهان جوان.
- لاک، جان (۱۳۹۹)، جستاری در خصوص فاهمه بشری. ترجمه کاوه لاجوردی. تهران: نشر مرکز.
- ملاصدرا، صدرالمتألهین (۱۳۸۶ق)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه. قم: المکتبه المصنویه.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۷)، فیه ما فیه. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- هیوم، دیوید (۱۳۹۲)، جستاری در باب اصول اخلاق. ترجمه مجید داودی، تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۹۷)، رساله‌ای در باب طبیعت آدمی: کتاب دوم و سوم. ترجمه جلال پیکانی، تهران: انتشارات ققنوس.
- _____ (۱۳۹۹)، جستارهای زیبایی‌شناختی. ترجمه محسن کریمی، تهران: نشر کرگدن.

.....
Karami

Adorno, Theodor, W. (1986), "On the Categories of the Ugly, the Beautiful and Technique", in *Aesthetic Theory*. London: A&C Black.

Bohart, A.C. (1980), "Toward a cognitive theory of catharsis," *Psychotherapy: Theory Research & Practice*, 17, 192-201.

Celkyte, Aiste. (2020), *The Stoic Theory of Beauty*. Edinburgh University Press.

Eaton, Marcia Muelder. (1973), "Aesthetic Pleasure and Pain", in: *Journal of Aesthetics and Art Criticism*, Vol. 31, No. 4.

Eco, Umberto. (2004), *On Beauty: A History of Western Idea*. translated from the Italian by Alastair McEwen, London: Vintage.

—— (2007), *On Ugliness*. translated from the Italian by Alastair McEwen, London: Harvill Secker.

Freud, Sigmund. (1961), "Civilization and Its Discontents," in: The Standard Edition Of *The Complete Psychological Works of Sigmund Freud: The Future of an Illusion, Civilization and its Discontents, and Other Works*. translated by James Strachey, London: Hogarth Press, vol. XXI.

—— (1964), "The Uncanny," in: *The Standard Edition of the Complete Psychological Words of Sigmund Freud*. tr. James Strachey, The Hogrth Press.

Gaut, Berys. (1998a), "The Ethical Criticism of Art." In *Aesthetics and Ethics*. Jerrold Levinson (ed.), Cambridge: Cambridge University Press, pp. 182-203.

—— (2007), *Art, Emotion and Morality*. Oxford: Oxford University Press.

Guyer, Paul. (2014), *A History of Modern Aesthetics*. Vol. II. Cambridge: Cambridge University Press.

Hegel, Georg Wilhelm Friedrich. [1835] (1975), *Lectures on Fine Art*. Vol. I. translated from the German by T. M. Knox. Clarendon Press, Oxford.

Hutcheson, Francis. (2004), *An Inquiry into the Original of our Ideas of Beauty and Virtue*. Indianapolis: Liberty Fund, Inc.

- کریمی
Kaufman, Walter. (2013), *Nietzsche: Philosopher, Psychologist, Antichrist*. 4th ed. Princeton and Oxford: Princeton University Press.
- McMahon, Jennifer A. (2009), "Beauty as Harmony of the Soul: the Aesthetic of the Stoics" in: M. Rossetto, M. Tsianikas, G. Couvalis and M. Palaktoglou (Eds.) *Greek Research in Australia: Proceedings of the Eighth Biennial International Conference of Greek Studies*, Flinders University, 54-63.
- Nichols, M.P., Efran, J.S. (1985), "Catharsis in psychotherapy: a new perspective," *Psychotherapy*, 22, 46-58.
- Rosenkranz, Karl. (1853), *Ästhetik des Hässlichen*. Königsberg.
- Santayana, George. (1896), *The Sense of Beauty: Being the Outline of Aesthetic Theory*. Charles Scribner's sons.
- Sayre-MacCord, Geoff. (2015), "Real Moralism", in: *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Schlegel, Friedrich. [1797] (2001), *On the Study of Greek Poetry*. translated from the German by Stuart Barnett, Sunny Press.
- Schultz, Norman. (2003), "Distinguishing Facts from Values." *Beyond Intractability*. Eds. Guy Burgess and Heidi Burgess. Conflict Information Consortium, University of Colorado, Boulder. 51-68.
- Stace, Walter, Terence. (1929), *The Meaning of Beauty: A theory of Aesthetics*. Kessinger Publishing.
- Tatarkiewicz, Wladyslaw. (1980), *A History of Six Idea: An Essay in Aesthetics*. translated from the Polish by Christopher Kasparek. Martinus Nijhoff the Hague.
- (2005), *History of Aesthetics, Vol. 1: Ancient Aesthetics*. translated from the Polish by Adam and Ann Czerniawdki, Continuum.